

بررسی وام‌واژه‌های ترکی خاص گویش فارسی همدانی

علی ابوالقاسمی^۱

سرور ذکرتی^۲

چکیده

رایج‌ترین نوع وام‌گیری زبان، وام‌گیری واژگانی است. امروزه هیچ زبانی را در دنیا نمی‌توان یافت که از زبان‌های دیگر متأثر نشده باشد. از جمله این تأثیرات، تأثیر و تأثر زبان‌های ترکی و فارسی بر یکدیگر بوده است. زبان ترکی کلمات بسیاری را از زبان فارسی قرض گرفته و کلمات دیگری هم قرض داده است. این تأثیر و تأثر، در بعضی از زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی بیشتر از سایر زبان‌ها بوده است؛ به عنوان مثال، گویش همدانی به خاطر رسوخ و نفوذ ترک‌زبانان در منطقه و شهر همدان بیشترین تأثیرپذیری را از زبان ترکی داشته است. در تحقیق پیش رو، به بررسی واژگان ترکی در گویش همدانی پرداخته شده است. قابل ذکر است که نویسندگان در این پژوهش سعی کرده‌اند از واژگان ترکی که در دیگر لهجه‌های زبان فارسی و یا زبان فارسی معیار و ادبی وجود دارد پرهیز نمایند.

کلمات کلیدی: زبان ترکی، زبان فارسی، گویش همدانی، وام‌واژه.

^۱ . دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)*

Email: aliabolghasemi@gmail.com

^۲ . مدرس دانشگاه سید جمال‌الدین اسدآبادی همدان.

۱. مقدمه

امروزه هیچ زبانی را در دنیا نمی‌توان یافت که از زبان‌های دیگر متأثر نشده باشد و اگر به فرض، چنین زبانی یافت شود از آن قبیله‌های کوچک گم‌شده است که با جهان خارج هیچ ارتباطی نداشته است. وام‌دادن واژه از زبانی به زبان دیگر، یک امر بدیهی است که در بسیاری از زبان‌های زنده دنیا اتفاق افتاده است. داد و ستد بین زبان‌ها امری بسیار طبیعی و باعث تقویت زبان‌ها بوده و هست. از جمله این تأثیرات، تأثیر و تأثر زبان‌های ترکی و فارسی بر یکدیگر است. به خاطر روابط تنگاتنگی که در طی سده‌ها و در طول تاریخ، بین زبان‌های ترکی و فارسی وجود داشته است زبان ترکی کلمات بسیاری را از زبان فارسی قرض گرفته و کلمات بسیار دیگری هم قرض داده است. بعضاً این کلمات، چنان در دل زبان میزبان جای گرفته‌اند که از کلمات اصیل آن زبان هم آشناتر و مقبول‌تر شده‌اند. این داد و ستد در بعضی از زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی بسیار بیشتر بوده است؛ به طوری که در بعضی از مناطق به خاطر کثرت قبایل ترک‌زبان، زبان فارسی عقب‌نشسته است و این امر منجر به تغییر زبان مردم از زبان‌های بومی به زبان ترکی گردیده است. اگرچه این امر، در بعضی شهرها از جمله همدان نتوانست زبان مردم شهر را تغییر دهد اما کلمات بسیاری وارد گویش همدانی گردید تا جایی که بسیاری از کلماتی که مردم همدان در گذشته و امروز از آن استفاده می‌کنند، ریشه ترکی دارد.

۱-۱. گویش همدانی

گویش همدانی یکی از گویش‌های محلی زبان فارسی و با ویژگی‌های گویشی و آواشناسی خاص خود است. از این زبان در ادبیات و کتب تاریخی با نام «فهلوی» نام برده شده است. فهلوی معرب پهلوی است که از دوره اشکانیان به منطقه ماد اطلاق گردیده است. گویش پهلوی اساساً گویشی است ویژه مردم غرب و جنوب غربی ایران زمین در قبال گویش دری که ویژه مردم شرق و خراسان بوده است (نک: ازکایی، ۱۳۸۰: ۳۲۷). شهر همدان به علت مرکزیته که در منطقه غرب کشور داشته و دارد محل برخورد اقوام، زبان‌ها و لهجه‌ها بوده است. گویش همدانی به خاطر رسوخ و نفوذ ترک‌زبانان در منطقه و شهر همدان، بیشترین تأثیرپذیری را از زبان ترکی داشته است. منطقه همدان به خاطر ورود قبایل ترک‌زبان در قرن پنجم محل اسکان آنان شد و از جمله مناطقی بود که در آن زبان فارسی تحت تأثیر زبان ترکی قرار گرفت و کلمات بسیاری از زبان ترکی وارد لهجه همدانی شد. اگرچه زبان ترکی نتوانست زبان مردم همدان را تغییر دهد اما تأثیرات بسیاری بر آن گذاشت. باید گفت در حال حاضر زبان روستانشینان همدان جز چند مورد، جملگی ترکی است و در داخل شهر نیز تا این اواخر اصولاً زبان بازاری و تجاری، ترکی بوده است. امروزه بسیاری از کلمات در زبان ترکی، دست کم در بین ترک‌زبانان همدان استعمال نمی‌شود اما شاهد کاربرد آن‌ها در گویش فارسی همدانی هستیم.

۱-۲. زبان ترکی

زبان ترکی یکی از زبان‌های التصاقی دنیاست که منشأ آن را کوه‌های اورال - آلتای دانسته‌اند که به مرور در اثر جابه‌جایی و کوچ‌های قومی و یا تهاجمات، به بخش‌های بزرگی از آسیا به‌خصوص آسیای مرکزی، غربی و گوشه‌هایی از اروپا رسیده است. ویژگی‌های زبان ترکی از جمله انطباق کلمه بر معنی، ساخت لغات بر اساس زنجیره انشقاق، هماهنگی اصوات و التصاقی یا پیوندی بودن آن، هم باعث غنای این زبان و خاص بودن آن در جهان گردیده و هم موجب شده است که بسیاری از مردم دنیا از کلمات ترکی استفاده کرده و یا ترک‌زبان گردند. بسیاری بر این نکته اذعان دارند که حضور ترک‌ها در ایران تنها بعد از ظهور اسلام بوده است؛ اگرچه عده‌ای به خلاف آن باور داشته و ادعا دارند که قدمت زبان ترکی در خاورمیانه و ایران بسیار است و طبق شواهد جسته و گریخته، به قبل از اسلام و دوره ساسانی (شاید هم پیش‌تر از آن) برمی‌گردد. در هر حال، گسترش جمعیتی ترکان در حدی که شکل جغرافیای زبانی ایران را به صورت امروزی درآورده باشد به زمان سلاجقه مربوط است. سلاجقه که از شاخه ترکان اوغوز بودند در قرن پنجم هجری قمری وارد ایران شدند. با ورود سلجوقیان و پیوستن ترکان جدیدالورود به هم‌زبانان بومی یا بومی‌شده خود در ایران، جغرافیای انسانی ایران شکل فعلی خود را یافت و حضور انبوه ترکان طبعاً موجب غلبه زبان ترکی در بخش‌های زیادی از کشور گشت. در این میان گویش همدانی که بازمانده زبان فهلوی بود نیز بی‌تأثیر از زبان ترکی نماند و میزبان بسیاری از کلمات ترکی گردید. در این راستا، نگارندگان این تحقیق به بررسی واژگان ترکی که در گویش همدانی وجود دارد پرداخته‌اند. قابل ذکر است که در این تحقیق، سعی بر آن بوده است که از واژگان ترکی که در دیگر لهجه‌ها و گویش‌های زبان فارسی و یا زبان فارسی معیار و ادبی وجود دارد پرهیز شود. همچنین در این بررسی با استفاده از کتب فقه‌اللغه زبان ترکی مانند دیوان لغات ترک کاشغری، سنگلاخ میرزا مهدی‌خان استرآبادی و دیل دینز اسماعیل هادی و... به ریشه‌یابی کلمات و با ادله علمی پرداخته شده است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌هایی در مورد گویش همدانی صورت گرفته است؛ از جمله آن‌ها کتاب «واژه‌نامه همدانی» تألیف هادی گروسین و «فرهنگ مردم همدان» تألیف پرویز اذکابی است. در این دو کتاب ارزشمند لغات و اصطلاحات گویش همدانی مدون گردیده و بعضاً اشاراتی به منشأ کلمات شده است.

۲. واژگان گویشی

۱. آشناسیگن (âshnâsikan)

آشنا را فریب‌دادن، چیز بُنجل را به آشنا قالب کردن، یا به کسی که در رفاقت از دوست خود سوء استفاده می‌کند و یا با خودی و آشنا بدقلقی می‌کند می‌گویند. این واژه، متشکل از دو کلمه آشنا و سیکن است. جزء اول آن فارسی است و جزء دوم، ریشه ترکی که به معنی «آمیختن با کسی» است.

۲. آلاجه بولوچه (âlâje-buluje)

رنگ بین سفیدی و سیاهی، مأخوذ از ترکی. اصطلاح همدانی «چشم‌اش آلاجه بولوچه می‌وینه» یعنی چشم‌هایش در هم و گنگ می‌بیند.

۳. آلاق (âlâq)

وجین کردن و نرم کردن زمین، مأخوذ از ترکی به معنی چیدن علف هرز است (هادی، ۱۳۸۶: ۷۸).

۴. اُترمه (otorme)

گرفتگی روحی، مغموم، متالم، ناراحت، مأخوذ از «اتورمه» در زبان ترکی که به معنی «نشسته» است، کسی که جایی کز کند. در واقع به کسی که جایی بنشیند و ساکت باشد گویی که دچار گرفتگی است اطلاق می‌شود (واله بابا، ۱۳۸۷: ۱۱۸، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

۵. اَزله (azele)

سست، لوس شدن، مأخوذ از «ازلماق» ترکی به معنی لوس شدن و عشوه آمدن است (هادی، ۱۳۸۶: ۱۰۷). اصطلاح همدانی «اَزله قوزان» یعنی لوس شدن.

۶. اُسن (osson)

باشه / باشد. محرف «اولسون» در زبان ترکی. لفظی است که در جواب طلب کسی، چیزی را که لایقش نیست گویند.

۷. اُمّاج (ommâj)

آش اُمّاج، مأخوذ از ترکی. در اصطلاح همدانی «آش اُمّاج» نوعی غذای محلی است.

۸. اُدوم (odum)

میمنت داشتن، مبارک بودن، مأخوذ از «اودوم» ترکی به معنی اعجاز و شفاگری است (هادی، ۱۳۸۶: ۱۷۵). اصطلاح همدانی «اودوم داشتن» یعنی قدم خیر داشتن، میمنت داشتن.

۹. اِنَّه (enne)

زن پدر، اِنَّه‌زاده یعنی فرزند او، مأخوذ از کلمه ترکی «اِنَّه» به معنی مادر.

۱۰. اِوگی (evgi)

ناتنی، مأخوذ از زبان ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۱۶۹، استرآبادی، ۱۳۹۱، کاشغری، ۱۳۸۴: ۱۳۴). اصطلاحات «ننه اوگی، پدر اوگی و برادر اوگی» در همدان رایج است.

۱۱. اولان (ulân)

دست به دست کردن غذا، از ریشه «اولاماق» ترکی به معنی «چیزی را به جایی رساندن» است (هادی، ۱۳۸۶: ۱۸۰).

۱۲. ایلیق (iliq)

نیمه‌گرم، نیم‌بند، مأخوذ از کلمه «ایلیق» که در ترکی به معنی نیم‌گرم، معتدل و ولرم است (کاشغری، ۱۳۸۴: ۴۴۸، هادی، ۱۳۸۶: ۱۵۲، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۵۰). اصطلاح همدانی «تخم مرغ ایلیق» یعنی تخم مرغ نیم‌بند.

۱۳. اُین (oyon)

ناز کردن، ادا درآوردن، نمک ریختن، بازی کردن. مأخوذ از کلمه ترکی «اویناماق» به معنی بازی کردن، رقصیدن، دست انداختن و... است (هادی، ۱۳۸۶: ۲۰۰، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۴۱، کاشغری، ۱۳۸۴: ۱۱۸). اصطلاح همدانی «خیلی اُین» یعنی خیلی بانمک است.

۱۴. باغه (bâye)

یک بغل، یک دسته از چوب یا علف، یک دسته از علف یا چوب که به سختی زیر بغل با دست باز قرار گیرد. مأخوذ از کلمه ترکی «باغام به معنی بند و طناب، یک دسته از محصولات درو شده است (هادی، ۱۳۸۶: ۲۱۳، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۵۶).

۱۵. بایاقوچ (bâyâqoç)

جغد، بوم، مأخوذ از «بایقوش ترکی» در معنی «جغد» است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۵۹). این کلمه در شعری به لهجه همدانی آمده است:

پسره، رد شو برو وایسادی این جا شی گنی هی میزلانی بشم چشمات بایاقوچ واری
معنی: ای پسر، رد شو، برو، این جا ایستاده‌ای چه کنی؟ یکسره چشم‌هایت را چون جغد به من خیره می‌کنی؟
یا در ضرب‌المثل همدانی «مشد بایاقوچ می‌مانه» یعنی «شبه جغد است».

۱۶. بُغمه (boyme)

خفقان، گیرکردن در گلو، مأخوذ از «بُغماق» که در زبان ترکی به معنی «خفه شدن» است (هادی، ۱۳۸۶: ۲۵۸، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۶۳).

مثال همدانی «گلووم بُغمه کرده» یعنی چیزی در گلویم گیر کرده است.

۱۷. بورباسمه (burbâsme)

قیافه بی‌نمک، مرگب از «بور+ماق»؛ «بور» به معنی «خم کردن» و «تاب دادن» و «باسمه» به معنی «قالب» برای قیافه‌ای که پیچ و تاب دارد به کار می‌رود.
اصطلاحاً به معنی «بی‌نمک» است (هادی، ۱۳۸۶: ۲۴۹).

۱۸. بوغ (buy)

هوای حبس شده، بخاری زیادی که در جایی وجود دارد. بخاری که از آب جوشیده و دیگ طعام برآید (کاشغری، ۱۳۸۴: ۵۲۸، هادی، ۱۳۸۶: ۲۵۲، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۶۳).
اصطلاح همدانی «بوغ کرده» یعنی بخار کرده است.

۱۹. بیج (bij)

حرامزاده، برگرفته از «بیج» ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۲۳۵، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۶۷).
اصطلاح همدانی «تخم بیج» در مقام دشنام به کار می‌رود.

۲۰. بیچین (biçin)

درو کردن، چیدن غلات، یونچه چینی، مأخوذ از کلمه «بیچین» ترکی و از مصدر «بیچمک» است (هادی، ۱۳۸۶: ۲۳۵، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۶۷).

۲۱. بیور (bivar)

بیبر، فلفل سبز، مأخوذ از «بیبر» ترکی به معنی فلفل است (هادی، ۱۳۸۶: ۲۳۳، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۶۶).
«بیور ترشی» یکی از ترشی‌های معروف همدانی‌هاست که از فلفل و سرکه درست می‌کنند.

۲۲. پت پیس (pete pis)

زشت و کثیف، مأخوذ از «پیس» ترکی است.
اصطلاح همدانی «خیلی پت و پیسی» یعنی خیلی زشت و کثیف هستی.

۲۳. پُرسُق (porsoq)

گورکن، راسو، گویند هرچند او را بزنند فربه‌تر شود. در دیوان لغات ترک به صورت «پورسموق» به معنی نوعی «حیوان وحشی» و همچنین مجازاً «آدم احمق و خپل» آمده است (هادی، ۱۳۸۶: ۲۸۰).
در همدان نیز به صورت کنایی به افراد تببل و تن پرور که بر اثر کاهلی چاق شده‌اند اطلاق می‌گردد.

۲۴. تُپاق (topâq)

ساییده و زخم شدنِ دو قوزک داخلی پا بر اثر راه رفتن. مأخوذ از «طوپاق» ترکی به معنی «قوزک پا» است.

۲۵. تَقَّاندن (teqqândan)

پُر کردن، اشباع کردن، چیزی را در جایی با زور و فشار قرار دادن، به زور خود را در یک جمع جا کردن. همچنین کنایه از پرخوری و زیاد خوردن است. مأخوذ از «تِقماق» یا «تِخماق» ترکی است.
اصطلاح همدانی «تَقَّاندم توش» یعنی به زور جا دادم.

۲۶. توروم (torom)

نژاد، نسل، تخمه، مأخوذ از کلمه «تورومک» ترکی به معنی «به وجود آمدن» و «ایجاد شدن» است (هادی، ۱۳۸۶: ۳۱۹).
اصطلاح همدانی «توروم گیری» یعنی «تکثیر نژاد و نسل بخصوصی از حیوانات» است (گروسین، ۱۳۸۴: ۱۰۰).

۲۷. تو یانه (toyâne)

در همدان به هدیه‌ای که مهمانان در عروسی به عروس و داماد می‌دهند اطلاق می‌شود. «توی» در ترکی به معنی «عروسی» و «تویانه» اصطلاحی برای «هدیه عروسی» است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۸۶).

۲۸. تیکاندن (tikândan)

برپاداشتن، نصب کردن، ترتیب دادن، مأخوذ از فعل «تیکمک» ترکی به معنی بنا کردن، نصب کردن و کاشتن است.

در همدان برای برپاداشتن و نصب کردن چوب و امثال آن در زمین و همچنین چیزی را بر چیز دیگری نهادن به کار می‌رود؛ مثلاً در گردوبازی اطفال، هنگامی که گردو را بر روی تل کوچکی از خاک قرار می‌دهند از فعل «تیکاندن» استفاده می‌شود.

۲۹. تیلیش (tiliš)

ریش ریش، پاره پاره، همچنین به یک قاچ خریزه نیز تیلیش گفته می‌شود. مأخوذ از دیلش ترکی به معنی بریده شده. در همدان اصطلاحاتی چون «تیلیش تیلیش کردن» یعنی تکه و پاره کردن و یا ریش ریش کردن چوب و «تیلیشیدن» به معنی ریش‌ریش و پاره پاره شدن کاربرد دارد.

۳۰. چیل چیل (čil čil)

دو رنگ، چند رنگ، دارای چند رنگ سیاه و سفید به هم آمیخته. «چیل» در ترکی به معنی هر چیز خالدار و دارای نقاط سیاه بر زمینه یک رنگ است، کک و مک (هادی، ۱۳۸۶: ۳۸۳). در دیوان لغات ترک به معنی اثر ضربه در بدن نیز آمده است (همان).

در همدانی اصطلاحاتی چون «مرغ چیل چیل، مار چیل چیل و یا صورت چیل چیل» برای کسی که در صورتش لکه‌های رنگی وجود دارد به کار می‌رود.

۳۱. چیلتیک (čiltik)

با انگشت به سر و روی کسی زدن، مأخوذ از ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۳۸۴).

۳۲. دَ (da)

به معنی «هم»، «نیز»، مأخوذ از «دَ» ترکی به همین معنی است.

بیشتر در مریانج کاربرد دارد؛ به عنوان مثال، «سنگگ دَ نانه؟» یعنی آیا سنگگ هم نان است؟

یا «من دآمدم» یعنی من هم آمدم.

۳۳. دالآخ (dâllâx)

طحال، مأخوذ از «دالآخ» ترکی به همین معنی است (کاشغری، ۱۳۸۴: ۲۴۹، هادی، ۱۳۸۶: ۴۲۸، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۱۴).

۳۴. دالدا (dâldâ)

به پشت سر و عقب چیزی که در آن جا پنهان شوند گویند. مأخوذ از «دال» ترکی به معانی پشت، قفا و پشت سر است (هادی، ۱۳۸۶: ۴۲۷). در سنگلاخ دقیقاً معادل آنچه در همدان رایج است ترجمه شده است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۱۴).

در اصطلاح همدانی، «دالدای کسی بودن» یعنی در پناه کسی بودن.

۳۵. دگمه (dagme)

نادر و نایاب، مأخوذ از کلمه «دگمه» ترکی به معنی «دست زن» است. در اصطلاح همدانی «دگمه پسند» یعنی مشکل پسند و ایرادگیر؛ گویا کنایه از غیر قابل دسترس بودن و دست نیافتن است. همچنین «دگمه گو» به معنی «نادره گو» است.

۳۶. دُنُقَز (donqoz)

گراز، خوک. مأخوذ از «دُنُقَز» ترکی که به همین معنی است (هادی، ۱۳۸۶: ۴۸۰). این واژه در همدان کنایه از «آدم اخمو، گیج، گنگ و نالایق» است.

۳۷. دوآق (doâq)

توری روی سر عروس. در ترکی نیز به معنی «روسری که در روز عروسی بر سر عروس می‌اندازند تا نامحرمان او را نبینند» به کار می‌رود. در سنگلاخ به صورت «دوواغ» نوشته شده است که تلفظ صحیح امروزی و ترکی آن نیز است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۱۶).

اصطلاح همدانی «دواقت سیاه بشه» نفرینی است با مضمون «[الهی] عروسیت مبدل به عزا شود».

۳۸. دوقت (doqat)

به معنی «دولا»، متشکل از «دو» فارسی + «قت» ترکی که به معنی تازدن و خم کردن است (هادی، ۱۳۸: ۵۸۳).

۳۹. دیل بیلمز (dilibilmaz)

زبان‌نفرم، نافهم و نادان. ترکیبی ترکی و مرگب از «دیل» به معنی «زبان» و «بیلمز» به معنی «نمی‌داند» است و در مجموع در مورد کسی به کار می‌رود که زبان حالیش نیست؛ به عبارت دیگر، جمله توهینی خطاب به افرادی است که چیزی را متوجه نمی‌شوند. در همدان اصطلاح «خیلی دیل بیلمزی» کاربرد دارد.

۴۰. دیلیش (diliš)

بُرش، تَرَک. مأخوذ از «دیلیش» ترکی به معنی «شیء یا چیزی را در جهت طول برش دادن» است. همچنین به معنی برشی از یک چیز، قاچ و بخش نیز به کار می‌رود (کاشغری، ۱۳۸۴: ۲۴۳، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۱۷). اصطلاح «شیش دیلیش» یعنی شش تَرَک / شش برش، یا «دیلیش هندوانه» به معنی تَرَک یا برش هندوانه و نیز اصطلاح «می‌زَم دیلیش دیلیشت مُگنما» یعنی «می‌زنم آش و لاشت می‌کنم»، در همدان متداول است.

۴۱. دیلیم (dilim)

قاچ، بُرش خربزه یا هندوانه از روی خطوط نزدیک به هم آن‌ها، ر.ک: «دیلیش».

۴۲. دینگلانه (dingelâne)

بازی آلا کلنگ، «دینگلانه» از مصدر «دینگ» ترکی به معنی بلند شده، افراشته شده و هرچیز سربرآورده مثل میله و ... است (هادی، ۱۳۸۶: ۴۵۶)؛ به اعتبار این که در بازی آلاکلنگ نیز چوب یا میله‌ای افراشته می‌شود.

۴۳. سیر باشاغه (sere bâšâye)

نام محله‌ای در همدان، در مکان فعلی اداره مخابرات در خیابان پاستور است. «باشاق» در زبان ترکی به معنی «خوشه گندم» است.

۴۴. سُقاندَن (soqqândan)

با زور و فشار، چیزی یا کسی را در جایی قرار دادن. مأخوذ از «سقماق / سخماق» ترکی به معنی «فشار دادن، فرو کردن و داخل کردن» است (هادی، ۱۳۸۶: ۵۵۲، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۳۰). اصطلاح همدانی «بِسُقَان» یعنی با زور و فشار در جایش قرار بده.

۴۵. سُلدوش (soldoš)

ینگه (همراه) دوم داماد که پسری مجرّد و از دوستان داماد است. مرگب از «سول» به معنی «چپ» + «دوش» است؛ یعنی کسی که در سمت چپ داماد قرار می‌گیرد (هادی، ۱۳۸۶: ۵۵۴، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۳).

۴۶. سِنْدِرِمِه (senderme)

نشکن، مأخوذ از ترکی در معنی «چیزی که نمی‌شکند» (هادی، ۱۳۸۶: ۵۳۶، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۳۷).

۴۷. سرداشی (sardâši)

یکی از غذاهای سنتی همدان است. سرداشی نوعی کباب است که مواد آن را گوشت گوسفندی، سیب زمینی، پیاز و در صورت تمایل فلفل سبز تشکیل می‌دهد. در قدیم این غذا را در تنور سنگکی یا به اصطلاح «سرداش» می‌گذاشتند تا پخته شود. در زبان ترکی به «کوره نانویی» و نیز «سنگ داش» گفته می‌شود (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۱۳).

۴۸. سیرِیلاق (sirilâq)

جای لیز، جای سرایشی که سُر می‌خورند. «سیرِیلاق» مأخوذ از مصدر «سیریلماق» ترکی به معنی «لیز خوردن و لغزیدن» است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۳۸).

۴۹. قاب قجاق (qâb qojâq)

به ظروف آشپزخانه می‌گویند. مأخوذ از ترکی در همین معنی است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۵۲، هادی، ۱۳۸۶: ۵۷۸).

۵۰. قاتماقه (qâtmâqe)

چرک و کثافت که بر روی بدن لایه بندد. مأخوذ از ترکی و از ریشه قاتماق (هادی، ۱۳۸۶: ۵۸۳، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۵۲). اصطلاح همدانی چشماش قاتماقه بسته یعنی چشماش چرک بسته.

۵۱. قاچاقان (qâchâqân)

سوسک خرمایی‌رنگ فاضلاب، مأخوذ از ترکی و از مصدر «قاچماق» به معنی گریختن، دویدن و فرار کردن است. «قاچاقان» یعنی «فراری و گریزپا». «سوسک» به خاطر سرعتی که دارد به قاچاقان مصطلح گشته است (هادی، ۱۳۸۶: ۵۸۶).

۵۲. قارت (qârt)

زخم، زخمی، مأخوذ از ترکی به همین معنی است (کاشغری، ۱۳۸۴: ۲۲۱، هادی، ۱۳۸۶: ۵۹۲).

۵۳. قانجُق (qânjoq)

سگ ماده، دشنامی است که در مورد زنان به کار می‌رود. کنایه از زن بدکاره است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۶۰، کاشغری، ۱۳۸۴: ۲۷۵).
در اصطلاح همدانی «زنیکه قانجق» در مقام دشنام به زن به کار می‌رود.

۵۴. قُجاق (qojâq)

آغوش، بغل، مأخوذ از ترکی است (کاشغری، ۱۳۸۴: ۲۳۷، هادی، ۱۳۸۶: ۶۴۴، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۶۴).
اصطلاح همدانی «یک قُجاق علف» یعنی «یک بغل علف».

۵۵. قِخ (qex)

شیرینی و آجیل و چیزهای خوردنی به زبان کودکانه، مأخوذ از ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۵۸۶، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۵۹).

۵۶. قِرتنه (qertene)

همچنین «قِرتاندن» و «قِرتیدن» در معنی «بریدن و قطع کردن» است. واژه مأخوذ از «قیرماق» ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۶۲۸).

۵۷. قُرُقُشُم (qorqošom)

گلوله سربی تفنگ‌های قدیمی، سرب آب‌کرده، مأخوذ از کلمه ترکی «قرقشوم» یا «قورشون» به معنی «سرب» است (هادی، ۱۳۸۶: ۶۴۸).

در اصطلاح همدانی «قُرُقُشُم به دِلت» در مقام نفرین است، همچنین اصطلاح «آ آسیمان قُرُقُشُم می‌واره» یعنی «از آسمان سرمای خشک می‌بارد».

۵۸. قِرول (qerowl)

شبنم برف، یخ بستن بخار آب موجود در هوای سرد روی شاخه‌های درختان، دیوار، شیشه و غیره. مأخوذ از کلمه ترکی «قیرُو» به معنی «شبنم برف» است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۷۱، هادی، ۱۳۸۶: ۶۳۰).
اصطلاح همدانی «شیشه قِرول بسته» یعنی «شیشه شبنم‌پخ بسته است».

۵۹. قُشُقو (qošqo)

خواب از سر پریدن، متوحش از خواب پریدن، بدخواب شدن. مأخوذ از «قوشقو» در زبان ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۶۵۲).

در همدان وقتی کسی خوابیده و اطرافیان یا کسی شلوغ کند یا به طرز ناراحت‌کننده‌ای او را بیدار کنند یا با سر و صدا نگذارند بخوابد، می‌گوید: «قُشْتُو شدم».

۶۰. قُل (qol)

به «بازو و دست» گفته می‌شود و مأخوذ از زبان ترکی است (کاشغری، ۱۳۸۴: ۴۹۷، هادی، ۱۳۸۶: ۶۶۳، استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۶۷).

اصطلاح همدانی «زده زیر قُلش جسته» یعنی «گذاشته زیر بازویش و فرار کرده است».

۶۱. قُلَّای (qollây)

به معنی آسان، ساده، راحت، راغب و دلخواه و مأخوذ از زبان ترکی است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۶۷، هادی، ۱۳۸۶: ۶۶۴).

در همدانی می‌گویند: «ای کار قُلَّای مینه» یعنی این کار برای من راحت است.

۶۲. قُلْتُق (qoltoq)

به معنی «زیر بغل و آغوش»، مأخوذ از ترکی است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۶۸، کاشغری، ۱۳۸۴: ۲۷۵، هادی، ۱۳۸۶: ۶۶۴).

اصطلاح همدانی «دس به قُلْتُق» کنایه از «سر در گریبان و دست بسته» است.

۶۳. قوآخ (qoâx)

چرک و پوسته سر نوزاد، مأخوذ از «قوآق / قوآخ» ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۶۱۵).

اصطلاح همدانی «بچه سیرش قوآخ بسه» در همدان کاربرد دارد.

۶۴. قوزی آباد (qozi âbâd)

نام یکی از محله‌های همدان که در گذشته محل نگهداری بَره‌ها و گوسفندها بوده است. «قوزی / قوزو» در زبان ترکی به معنی «بَره» است.

۶۵. کَش (kaş)

به معنی «بار، دفعه» و مأخوذ از زبان ترکی است.

اصطلاح همدانی «یه کَش» به معنی «یک بار» است.

۶۶. گودول (godul)

کوتاه، بسیار کوتاه قد، مأخوذ از مصدر «گوده» در زبان ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۷۲۶).
اصطلاح همدانی «گودول بی دسه» کنایه از «آدم کوتاه قد و چاق» است.

۶۷. گیریشمیش (girišmiš)

به معنی گلاویز و مغلوبه، مأخوذ از زبان ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۷۲۲).
اصطلاح همدانی «گیریشمیش شدن» یعنی «گلاویز شدن و با هم درآویختن».

۶۸. نارین (nârin)

گرد مانند، خیلی نرم و مانند پودر، مأخوذ از زبان ترکی است (هادی، ۱۳۸۶: ۷۶۹).
اصطلاح همدانی «باران نارین نارین می باره» یعنی «باران نرم نرم می بارد».

۶۹. یاشماق (yâšmaq)

دستمالی که روی لب و چانه زنان را بگیرد. مأخوذ از ترکی دره‌مین معنی است (هادی، ۱۳۸۶: ۸۱۱).

۷۰. بیراقتی (yabrâqi)

سبز روشن، یشمی روشن، محرف «یپراق» به معنی «برگ» است (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۳۰۳).
اصطلاح همدانی «رنگ بیراقتی» به معنی «رنگ سبز» است.

۳. نتیجه گیری

پیداست که زبان محصول جامعه انسانی است و مثل خود انسان و جامعه اش یک جریان زایا و مستمر است. هر زبانی در طی این مسیر و استمرار، با دیگر زبان‌ها در ارتباط است و در این ارتباط برای زنده ماندن ناگزیر است و ام‌واژه‌هایی از دیگر زبان‌ها بگیرد. زبان ترکی و زبان فارسی با بیش از هزار سال ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر بر هم تأثیر گذاشته‌اند. در این میان، تأثیر زبان ترکی در بعضی مناطق منجر به تغییر زبان و بعضاً منجر به نفوذ بی‌اندازه کلمات ترکی بر زبان بومی منطقه گردیده است. گویش همدانی از جمله گویش‌های زبان فارسی است که کلمات بسیاری را از زبان ترکی به عاریه و قرض گرفته است و امروزه در افواه مردم، ساری و جاری است و کاربرد فراوان دارد. در این تحقیق، با کمک فقه اللغه ترکی، به بررسی و ریشه‌یابی کلمات ترکی خاص گویش همدانی پرداختیم و هفتاد و ام‌واژه را

ارائه نمودیم. در پایان لازم است یادآوری شود که بیگانه تلقی کردن این نوع کلمات و تصفیه آن‌ها از طرف افراد متعصب، موجب تضعیف زبان فارسی و زبان ترکی است. این داد و ستد و پیوند زبانی، خود نشان بارز پیوند فرهنگی و تاریخی اقوام ایران‌زمین است. بنابر این، کلمه‌ای که قرن‌ها در خانه زبان ما رحل اقامت افکنده و زیسته و بومی شده است از آن خود ماست. بسیاری از کلمات هستند که در حال حاضر در موطن خود بیگانه‌اند اما در زبان میزبان، بسیار عزیز و پذیرفته‌اند، مانند بسیاری از کلمات ترکی رایج در گویش همدانی که امروزه در ترکی جایگاهی ندارند ولی در بین همدانی‌ها کلمات بسیار عزیز، شیرین و پذیرفته‌شده هستند.

منابع

- اذکایی، پرویز، (۱۳۸۰)، همدان نامه؛ بیست گفتار درباره مادستان، همدان: مادستان.
- اذکایی، پرویز، (۱۳۸۵)، فرهنگ مردم همدان، همدان: مادستان.
- استرآبادی، میرزاهدی خان، (۱۳۹۱)، سنگلاخ، فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ، تلخیص از حکیم محمد خوئی، مقدمه، تصحیح و تحشیه دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز: انتشارات یاران.
- دست پیش واله بابا، محمود، (۱۳۸۷)، فرهنگ ترکی - فارسی واله بابا، تهران: شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر.
- زارع شاهمرسی، پرویز، (۱۳۸۷)، فرهنگ ترکی - فارسی شاهمرسی، تبریز: اختر.
- کاشغری، محمود بن الحسین، (۱۳۸۴)، دیوان لغات ترک، ترجمه دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز: نشر اختر.
- گروسین، هادی، (۱۳۸۴)، واژه‌نامه همدانی، تهران: انتشارات هیرمند.
- هادی، اسماعیل، (۱۳۸۶)، دیل دنیز، لغتنامه جامع ترکی - فارسی ذیل دنیز (بحراللغه) همراه با جدولی از کلمات دخیل ترکی در فارسی و تحلیل ریشه‌شناسانه آنان، تبریز: انتشارات اختر.